

Interpretation of the Verse “Alaykun 'Anfusakum” (Q. Mā'da:105) Based on Self-Hoodness

Mohammad-Hadi Mofatteh¹  | **Seyyed Reza Modeb²**  | **Reza Karimi³** 

1. Associate Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran. Email: mhmofateh@qom.ac.ir
2. Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran, e-mail: sr-moaddab@qom.ac.ir
3. Corresponding Author, PhD student of comparative interpretation, Department of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Theology and Islamic Studies, Qom University, Qom, Iran. Email: Rezakarimi.1001@gmail.com

Article Info

Article type: Research Article

Article history:

Received 23-Oct-2022

Received in revised form 28-Feb-2023

Accepted 1-Jul-2023

Published online 21-Sep-2023

Keywords:

Self,
Self-hoodness,
Criterion,
Verse 'Alaykum 'Anfusakum.

ABSTRACT

There are at least two known approaches and one unknown approach regarding the basic problem of the self: 1. the approach of "self-knowledge"," 2. the approach of "self-hostility"," 3. the approach of "self-criterion" The latter is explained by the title of "Self-hoodness" in this article in an analytical way. The main objective of this article is to understand the above verse more deeply, because based on its literal meaning and context, as well as other verses and traditions, it can be interpreted on the basis of self-interest. 1- The requirement of the word is that the companionship with the soul is not only in the care and preservation, but also to be taken as a criterion. 2. The context of the verse shows that the self here has an individual and personal meaning that stands before others. 3. Other verses of the Quran that consider self-sustainability as a criterion and also describe the heart as the safe haven of God support the interpretation that the verse “Alaikum 'Anfusakam” can be explained on the basis of self-hoodness. The traditions that recommend taking the self as the criterion are further evidence for interpreting the verse on the basis of self-hoodness.

Cite this article: Mofatteh, M. H., Modeb, S. R., & Karimi, R. (2023). Interpretation of the Verse “Alaykun 'Anfusakum” (Q. Mā'da:105) Based on Self-Hoodness. *Quranic Researches and Tradition*, 56 (1), 221-235. DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2023.350326.670081>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2023.350326.670081>

شاپا چاپی: ۳۰۰۸-۹۴۳۰
 شاپا الکترونیکی: ۲۵۸۸-۴۹۵۶
<http://homepage.jqst@ut.ac.ir>

پژوهش‌های قرآن و حدیث

دانشگاه تهران
 دانشکده الهیات و معارف اسلامی



تفسیر آیه «علیکم انفسکم» بر اساس خودباشی

محمد هادی مفتاح^۱ | سیدرضا مؤدب^۲ | رضا کریمی^۳

۱. دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: mhmofatch@qom.ac.ir
۲. استاد، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران، رایانامه: sr-moaddab@qom.ac.ir
۳. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: Rezakarimi.1001@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۱</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۲/۰۹</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۳۰</p> <p>کلیدواژه‌ها: آیه «علیکم انفسکم»، خودباشی، میزان انگاری، نفس.</p>	<p>در مورد مسئله اساسی نفس، حداقل دو رویکرد شناخته شده و یک رویکرد گمنام وجود دارد: ۱. رویکرد «معرفت نفس»؛ ۲. رویکرد «دشمن‌انگاری نفس»؛ ۳. رویکرد «میزان‌انگاری نفس» که با عنوان «خودباشی» در این مقاله به روش تحلیلی تبیین شده است. نتیجه اصلی این مقاله این است که آیه ۱۰۵ سوره مائده (یا آیه علیکم انفسکم) عمیق‌تر فهمیده شود؛ چون به دلیل معنای لغوی، سیاق و دیگر آیات و روایات، قابلیت تفسیر بر اساس خودباشی را دارد. ۱. اقتضای لغت این است که ملازمت با نفس فقط در مراقبت و حفظ نیست؛ بلکه میزان قراردادن آن هم هست؛ ۲. سیاق آیه نشان می‌دهد، نفس در اینجا معنایی فردی و شخصی دارد و در مقابل غیر (دیگران) قرار دارد؛ ۳. دیگر آیات قرآن که اطمینان نفس را میزان می‌دانند و نیز قلب را حریم امن الهی توصیف می‌کنند، مؤید این تفسیر هستند که می‌توان آیه مذکور را بر اساس خودباشی (میزان‌انگاری نفس) توضیح داد. روایاتی که توصیه به میزان قراردادن نفس هم می‌کنند، از دیگر شواهد تفسیر آیه بر اساس خودباشی هستند.</p>

استناد: مفتاح، محمد هادی، مؤدب، سیدرضا و کریمی، رضا (۱۴۰۲). تفسیر آیه «علیکم انفسکم» بر اساس خودباشی. پژوهش‌های قرآن و حدیث، ۵۶ (۱)، ۲۲۱-۲۳۵.



DOI: <https://doi.org/10.22059/jqst.2023.350326.670081>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه

آیه «علیکم انفسکم» (المائده: ۱۰۵)، یکی از مهمترین آیات در رابطه با مسئله نفس است. از یک-سو شواهد فراوانی وجود دارد که می‌بینیم در قرآن و حدیث نفس، گاه ممدوح است و گاه مذموم. لذا نفس علاوه بر اینکه یک «خطر» و «مانع» است، جنبه‌های مثبت هم دارد و در قرآن دو موضوع خودشناسی با خودبینی (معرفت نفس با جهاد با نفس) تفاوت دارند. اگرچه نمی‌توان منکر شد که خطر نفس در قرآن تصریح شده است: «فَلَا تُزَكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى»^۱ (النجم: ۳۲)؛ «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...»^۲ (یوسف: ۵۳)؛ اما از سوی دیگر خود و نفس در قرآن مورد توجه مثبت قرار گرفته است که در این زمینه شواهد مهمی وجود دارد:

۱. نقش جلوگیری از خیانت به نفس در تعیین احکام: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ...» (البقره: ۱۸۷)؛ خدا می‌دانست که شما با خودتان ناراستی می‌کردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت. پس، اکنون (در شب‌های ماه رمضان می‌توانید) با آنان هم‌خوابگی کنید، و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید.

۲. تحریم اقدام علیه نفس مانند خودکشی،^۳ ظلم به نفس و خیانت به خود. در معنای «وَأَنْفُسَهُمْ کَانُوا يَظْلِمُونَ» گفته‌اند: این «انفسهم» یعنی به خود اصلی خویش که امانت الهی است، ظلم می‌کنند؛ بنابراین قرآن به شناخت گوهر اصیل انسانی و رعایت حدود و حقوق او بسیار اصرار دارد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ۲۸۵).

۳. آیه «لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»^۴ (البقره: ۲۸۶)، هم بر اهمیت نفس تأکید دارد و هم تکلیف نفس را با وسعش معرفی می‌کند. وسع هم از کلمات کلیدی است که در تبیین مفهوم نفس و خود بسیار راهگشاست.

این دوگانگی فقط در قرآن نیست. در نهج‌البلاغه در یکجا نفس میزان است و در جایی دیگر مزنون. در نامه ۳۱، همان‌طور که گفته خواهد شد، می‌خوانیم که نفس میزان است. اما در خطبه ۱۱۱ می‌خوانیم: «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَكَانَ يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ حَقَّتْ بِالْمَكَارِمِ وَإِنَّ النَّارَ حَقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كَرَمٍ وَمَا مِنْ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ فَرَجِمَ اللَّهُ أَمْرًا نَزَعَ عَن شَهْوَتِهِ وَفَمَعَ هَوَى نَفْسِهِ فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مَنزَعًا وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنزِعُ إِلَى

۱. پس خودتان را پاک بشمارید. او به (حال) کسی که پرهیزگاری نموده دانایتر است.

۲. من نفسم را (از بدی) تبرئه نمی‌کنم، قطعاً نفس به‌سوی بدی امر کننده است، مگر اینکه خدا رحم کند.

۳. در این میان برخی دستورات خاص در تاریخ انبیاء، مانند: «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (البقره: ۵۴)، ظاهراً خلاف این تحریم است که می‌تواند به‌صورت خاص بررسی شود یا اینکه نهایتاً به‌عنوان جنبه منفی نفس در قرآن لحاظ شود.

۴. خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آنچه به دست آورده به زیان اوست.

مَعْصِيَةٌ فِي هَوَىٰ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّهُ الْمُؤْمِنُ (لَا يَمْسِي وَلَا يَضْحَكُ وَلَا يَضْحَكُ وَلَا يَمْسِي إِلَّا وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَهُ فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَ مُسْتَزِيدًا لَهَا) (شريف الرضى، ۱۴۱۴، ص ۲۵۲).

«رسول خدا می فرمود: بهشت با مکاره پوشیده شده و آتش جهنم با شهوات پوشیده شده است و بدانید هیچ طاعت خدایی نیست جز آنکه از طریق مکروهات وارد می شود و هیچ معصیتی نیست مگر آنکه از طریق شهوات وارد می شود، پس خدا رحمت کند کسی که از شهوتش کنده می شود و هوای نفسش را سرکوب می کند، چرا که این نفس دورترین چیزها برای خودداری و دوری کردن (از هوای نفس) است و مدام به سمت معصیت در هوای نفس می رود، و ای بندگان خدا بدانید که مؤمن صبح و شام ندارد، مگر آنکه نفس نزدش مظنون است و مدام بر آن خرده می گیرد و از آن برایش زیادی می طلبد». در این کلام نفس نه تنها میزان نیست، بلکه مخالفت با میل نفس ملاک شناخت طاعت خداست. در این مقاله بنا بر این است که به رویکرد جدیدی به نام خودباشی پرداخته شود که بر اساس آن نفس میزان است. اکنون مسئله این نیست که به چالش‌های قابل پیش‌بینی^۵ درباره نظریه خودباشی بپردازیم و بگوییم چگونه میان این دو صفت متضاد نفس جمع کنیم؟ پاسخ به این پرسش مهم در جایی دیگر^۶ به طور مفصل قابل بررسی است. اما فعلاً باید رویکرد خودباشی تبیین شده و شواهد آن بررسی گردند.

بر این اساس، نفس تنها منبع یا راه معرفت نیست، بلکه می توان آن را به عنوان میزان در تشخیص حق و باطل و میزان در روابط با دیگران تلقی کرد. بر این اساس، مسئله‌ای اساسی با عنوان «میزان‌انگاری نفس» یا «خودباشی» در این مقاله تبیین و تحلیل شده است. هدف این تحلیل این است که جنبه‌های مثبت نفس، که توجه به آن در هدایت انسان اساسی است، تبیین شده و بر اساس قرآن و حدیث، علاوه بر شواهد دشمن‌انگاری نفس، شواهد میزان‌انگاری آن هم تبیین شود که می توان نام «خودباشی» بر آن نهاد و با «خودبینی» به معنای مصطلح تفکیک کرد. بر اساس آیات و روایات بین کارکرد مثبت نفس با خودبینی و اعتماد مطلق بر نفس، باید تفکیک قائل شد. اثبات کارکرد مثبت نفس در آیات و روایات شواهد متعددی دارد ولی آن چنان که شایسته است، مورد استنطاق قرار نگرفته است و تنها آثار نزدیک به این موضوع، مباحث معرفت نفس است که میزان‌انگاری نفس در آن‌ها تصریح نشده است. عبارت خودباشی با الهام از شاعر مفسر قرآن،

۵. وقتی بپذیریم که در اخلاق و معرفت، خودباشی محور است، پرسش‌ها و چالش‌ها و اشکالاتی مطرح می شود که در تحلیل نهایی مشخص می شود که هیچ کدام با خودباشی تضاد ندارند.

۱. پیچیدگی شناخت نفس؛ ۲. ترویج خودبینی؛ ۳. ترویج نسیبت؛ ۴. ضرورت طلب استاد و عدم تکیه به خود؛ ۵. اهمیت ایثار و دیگرگزینی.

۶. مقاله‌ای در دست چاپ است و به این موضوع می پردازد که: بین وجوه مثبت و منفی نفس منافاتی وجود ندارد. چرا که نفس تمایل دارد از حد خود فراتر برود و به نوعی علیه خود اقدام می کند. لذا میزان قرار دادن خود با مظنون دانستن آن نه تنها منافاتی ندارند، بلکه مکمل همدیگر هستند و در حقیقت دشمن‌انگاری نفس برای تأیید و تحکیم میزان‌انگاری نفس است.

حافظ، به‌دست‌آمده است.^۷ ولی در اصل می‌توان آن‌را ترجمه‌ای بر عبارت «علیکم انفسکم» در قرآن دانست.

۱. پیشینه پژوهش

تاکنون شناخته‌ترین مبحث مرتبط نفس در سنت اسلامی مبحث «معرفت نفس» است و ذیل این آیه، چنانچه گفته خواهد شد، هم این مبحث مطرح شده است. در این مورد آثار بسیار مفید و غنی در میان علمای اسلامی به چشم می‌خورد و با یک بررسی اولیه آثار زیادی تحت عنوان معرفت نفس احصاء می‌شود. اصل اساسی در این مورد این است که «راه رسیدن به خدا، خود نفس است و تعلق‌یافتن به خویش برای سلوک به خداست» (طباطبایی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷). مسئله معرفت نفس نزد علمای اخلاق و عرفان بسیار مورد تأکید بوده است و در دوران معاصر این مسئله به نحو ویژه‌ای در آثار علمای معاصر مطرح شده است. به‌عنوان مثال مجموعه دروس معرفت نفس از علامه حسن‌زاده آملی (حسن‌زاده، بی‌تا، الف) و نیز رساله الولایه از علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۸۱) و همچنین کتاب تفسیر انسان به انسان از آیت‌الله جوادی آملی (جوادی آملی، ۱۳۸۷) به نقش اساسی معرفت نفس در سیر معرفتی و عملی انسان اشاره می‌کنند.

به‌عنوان جمع‌بندی در پیشینه تحقیق باید گفت: در مورد مسئله اساسی نفس حداقل دو رویکرد شناخته شده و یک رویکرد گمنام وجود دارد:

۱. رویکرد «معرفت نفس» که نفس را به‌عنوان راه و منبع معرفت می‌داند؛
 ۲. رویکرد «دشمن‌انگاری نفس» که دعوت به جهاد و مبارزه با نفس می‌کند؛
 ۳. رویکرد «میزان‌انگاری نفس» که صریح‌تر از رویکرد اول نفس را معتبر می‌شمارد.
- در این مقاله رویکرد سوم بررسی شده است.

۷. حقیقت نفرد (که در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه آمده است)، در بیان حافظ با عنوان «خودباشی» آمده است. از این جهت این اصطلاح از اشعار او وام گرفته شده است. او غزلی دارد با ردیف «خودباشم». هرکس دیار و یاری دارد و در شهر خود به کار خود است. هرکس خداوندگاری مخصوص به خود دارد و رازدار خود است. کار عمر پیدا نیست و بخت، گران‌خواب و کار، بی‌سامان است. اگر به خود نرسیم در غربت می‌مانیم و تا ابد شرمسار خود می‌شویم.
چرا نه در پی یار و دیار خود باشم / چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
غم غربی و غربت چو بر نمی‌تایم / به شهر خود روم و شهر یار خود باشم
زمحرمان سراپرده وصال شوم / ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیدا است باری آن اولی / که روز واقعه پیش نگار خود باشم
زدست بخت گران‌خواب و کار بی‌سامان / گرم بود گله رازدار خود باشم
همیشه پیشه من عاشقی و رندی بود / دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ / وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم (حافظ، ۱۳۷۸، ص ۲۳۱)

۲. تفسیر آیه «علیکم انفسکم» بر اساس خودباشی

۲-۱. تعریف نفس

مسئله نفس از دیرباز برای صاحب‌نظران مورد اهمیت بوده است و در روزگار معاصر این مسئله دوچندان اهمیت پیدا کرده است. در این مقاله منظور از نفس، روح و تلقی فلسفی آن نیست، بلکه «خود مفسر» مدنظر است و سه تعبیر مفسر، نفس و خود نهایتاً به یک معنا به کار می‌روند. به عبارت دقیق‌تر، منظور از نفس «خود» مفسر است که او را از «غیر» و «دیگری» متمایز می‌کند. این کلمه در قرآن بسیار آمده است و معانی مختلفی دارد که مهمترین آن‌ها یکی نفس در معنای مضاف الیه است و دیگری نفس به معنای روح انسان در مقابل بدن است. علامه طباطبایی استعمالات سه‌گانه نفس انسانی را تبیین کرده است:

کلمه نفس - آن‌طور که دقت در موارد استعمالش افاده می‌کند - در اصل به معنای همان چیزی است که به آن اضافه می‌شود؛ پس "نفس الانسان" به معنای خود انسان و "نفس الشیء" به معنای خود شیء است و "نفس الحجر" به معنای همان حجر (سنگ) است. بنابراین اگر این کلمه به چیزی اضافه نشود، هیچ معنایی ندارد...؛ لیکن بعد از معنای اصلی استعمالش در شخص انسانی که موجودی مرکب از روح و بدن است، شایع گشته و معنای جداگانه‌ای شده که بدون اضافه هم استعمال می‌شود، مانند این آیه شریفه که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا...» (الاعراف: ۱۸۹)؛ یعنی از یک شخص انسانی و نیز مانند آیه «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (المائدة: ۳۲)؛ یعنی کسی که انسانی را بکشد و یا انسانی را زنده کند... آن گاه همین کلمه را در روح انسانی استعمال کردند (طباطبایی، ۱۳۷۰، ج ۱۴، ص ۴۰۳).

کلمه «نفس» معنای اصلی استعمالش با اضافه و تأکید به دیگری است و معنای بعدی در انسان مرکب از روح و بدن شایع گشته و در آیه «كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» (النحل: ۱۱۱)، دو کلمه نفس دارد، ولی این‌گونه باید ترجمه کرد: هر نفسی درباره خودش مجادله می‌کند. در این آیه نفس اولی به معنای نفس انسان و دومی به معنای خود (معنای مضاف الیه) است.

در این پژوهش منظور از نفس، معنای اصلی و اولیه آن است که بر «خود» انسان تأکید دارد و لزوماً به مباحث فلسفی روح و بدن وارد نشده، بلکه در تعریف مضاف، تقابل با غیر (دیگری) مقوم هویت کلمه است، یعنی «خود» در تقابل با «دیگری» تعریف می‌شود. نفس در اینجا به معنی گسترده آن، کلیت آن چیزی است که انسان را از غیر متمایز می‌کند. طرح مباحث روح و بدن تا آنجا که تعیین و تشخیص این «خود» کمک کند، موردنیاز این پژوهش خواهد بود و فارغ از ورود به دیگر مباحث مانند تجرد روح و مسائل معاد نفس و... به اصل معنای اولیه نفس در جهت شناخت جایگاه مفسر خواهیم پرداخت.

پس به طور خلاصه، منظور از «مفسر» کسی است که تفسیر می‌کند و در این مقاله، نفس مفسر محور تحقیق است. نفس در علوم مختلف مانند فلسفه و روان‌شناسی و اخلاق، معانی مختلفی دارد، اما در اینجا به معنای «خود» مفسر است که وجود و جایگاه او را از «غیر»، متمایز می‌گرداند. به عبارت دیگر کلمه نفس متضاد کلمه «غیر» است. پس دو عبارت مترادف «نفس و خود» از کلمات کلیدی در تحقیق حاضر به شمار می‌روند.

در «خودشناسی» یا معرفت نفس، «خود» (نفس) در مرتبه عالی و کامل خود، منبع و غایت معرفت و اخلاق است؛ اما در «خودباشی» یا معرفت انفسی، علاوه بر خودشناسی، «خود» میزان و ملاک در معرفت و اخلاق هم هست، یعنی در هر مرتبه مقام و جایگاه و خودیت هر کس عامل مؤثری در فرآیند معرفت و ادراک به شمار می‌رود.

نتیجه توجه به خودباشی این است که نفس علاوه بر مرتبه واحد، عالی و کامل خود در نفس‌های فردی انسان‌ها نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. لذا در مسیر رسیدن به وحدت، باید ابتدا کثرات در جای خود مورد توجه قرار بگیرند.^۸ از آیات و روایات (چنانچه شواهد آن در ادامه بیان خواهد شد)، می‌توان فهمید که در مبحث معرفت نفس هم نباید فقط نفس در مرتبه عالی و کلی‌اش را در نظر گرفت؛ بلکه وقوف به منازل سلوک نفس و رعایت مراتب آن هم بسیار مهم است.

پس آنچه که در اینجا بیشتر مدنظر است، رویکرد دوم یعنی نقش نفس (خود) در فرآیند کسب معرفت و اختصاصاً در فرآیند تفسیر است.

۲-۲. نظرات مفسرین درباره آیه «علیکم انفسکم»

یکی از آیاتی که به نقش محوری نفس اشاره دارد آیه «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضروکم من ضل إذا هتدیتم الی اللّٰه مریحکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون» (المائده: ۱۰۵) است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است، به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد.

این آیه ممکن است در ابتدا به معنای جهاد با نفس تفسیر شود، اما دیدگاه مفسرینی مانند علامه طباطبایی ذیل آیه نشان می‌دهد، این آیه ابتدائاً به معنای معرفت نفس است. حتی گفته شده است:

۸ شبستری می‌گوید: کسی بر سر وحدت گشت واقف / که او واقف نشد اندر مواقف (لاهیجی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۸). عارف در این بیت نظر وحدت بین دارد و در پاسخ پرسش از سر وحدت سخن می‌گوید و دعوت به گذر از کثرات می‌کند (همان). اما حافظ مسیر رسیدن به وحدت را وقوف در کثرات می‌داند، لذا از منظری دیگر می‌گوید: گرچه راهیست پر از بیم زما تا بردوست / رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی (حافظ، ۱۳۷۸، ص ۳۱۹). شبستری واقف اول را به معنی ای که حافظ به کار برده، به کار برده، یعنی انس و آگاهی؛ ولی واقف دوم به معنی توقف است. حافظ می‌گوید: در هر منزل باید وقف لازم صورت گیرد، ولی شبستری وقف موقوف را مانع می‌داند. کسانی که فقط به نفس عالی انسان توجه می‌کنند متوجه اهمیت وقوف در منازل نیستند. این دو نوع خوانش شبستری و حافظ را می‌توان در تفسیر قرآن و حدیث نیز دید و مفسرین نیز درگیر این دو نوع خوانش از کثرت و توحید هستند.

«علیکم انفسکم» به معنای «الزمو انفسکم» است؛ یعنی از جایتان تکان نخورید و هویتتان را از دست ندهید (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ج ۴۰، ص ۳۴۹). این جملات را می‌توان در راستای خودباشی فهمید. کسی که خودباشی دارد، الزام به نفس دارد و از خود خارج نمی‌شود.

بر اساس این آیه، معرفت نفس نهایتاً به معرفت رب منجر می‌شود؛ اما نباید فراموش کرد که در این راه باید نفس میزان عمل باشد. آن‌چنانکه در روایات هم نفس میزان است، نه فقط دشمن. در قرآن نفس محترم شمرده شده نه تحقیر. اینجاست که در نامه ۳۱ نهج البلاغه می‌خوانیم: «اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا تَبْتَغِي وَ بَيْنَ غَيْرِكَ». این روایت و روایات مشابه برای فهم نظر قرآن مفید هستند. بعضی مفسرین مانند فخررازی «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» را «أَيَّ احْفَظُوا أَنْفُسَكُمْ»، معنا کردند: «احفظوا أنفُسكم من مَلابِسةِ المعاصي و الإصرار على الذنوب قال النحويون عليك و عندك و دونك من جملة أسماء الأفعال» (فخررازی، ج ۱۲، ص ۴۴۹) و برخی الزام به نفس را به معنی الزام به اصلاح نفس تلقی کرده‌اند: «الزمو إصلاح انفسکم» (زمخشری، ج ۱، ص ۶۸۷). اما علیکم اسم فعل به معنی الزمو است (طباطبایی، ۱۳۷۰، ج ۶، ص ۱۶۴) و لزوماً ملزم شدن به حفظ کردن از معاصی منجر نمی‌شود، بلکه الزام به نفس یعنی فرد خودش باشد و از خود فراتر نرود و به غیر منحرف نشود. به تعبیر علامه طباطبایی این آیه اشتغال به نفس و انصراف از غیر است: «تَأْمُرُ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنْ يَشْتَغَلُوا بِأَنْفُسِهِمْ وَ يَنْصَرِفُوا عَنْ غَيْرِهِمْ» (همان، ص ۱۶۵). حقیقت اشتغال به نفس^۹ فقط حفظ نفس نیست، بلکه نفس میزان هم می‌شود. به این لحاظ علامه از لزوم نفس به حفظ طریق می‌رسد و از آنجا طریق بودن نفس را نتیجه می‌گیرد: «فَنَفْسُ الْمُؤْمِنِ هُوَ طَرِيقُهُ الَّذِي يَسْلُكُهُ إِلَى رَبِّهِ وَ هُوَ طَرِيقُ هِدَاةٍ، وَ هُوَ الْمُنْتَهَى بِهِ إِلَى سَعَادَتِهِ» (همان، ص ۱۶۵).

آیت‌الله جوادی آملی با اشاره به آیه «علیکم انفسکم» می‌گوید: خدا به ما دستور داد و فرمود که تکان نخورید و هیچ جا نروید! همین که یک لحظه بیرون آمدید، نفس غارت می‌کند! (جوادی آملی، ۱۳۹۴). یعنی مبارزه با نفس ملازم با ماندن در نفس است.

۲-۳. تفسیر دقیق «علیکم انفسکم»

ماندن و ملازم نفس شدن به دو معناست: یکی ماندن، صرفاً برای مبارزه و دیگری ماندن به منظور خودباشی و حفظ اصالت نفس از شر امیال و اهواء و شهواتی که نفس را از اصالت خود دور می‌کنند. معنای دوم، چنانچه در این پژوهش خواهیم گفت، کامل‌تر است و با آیات و روایات هماهنگی و سازگاری بیشتری دارد.

۹. به نظر علامه طباطبایی بین آیه «علیکم انفسکم»، با آیه دعوت و امر به معروف و نهی از منکر منافاتی نیست چون «أَنَّ الدَّعْوَةَ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ مِنْ شَتُونِ اشْتِغَالِ الْمُؤْمِنِ بِنَفْسِهِ وَ سَلُوكِهِ سَبِيلَ رَبِّهِ» (همان، ص ۱۶۵).

۲-۳-۱. نفس؛ فردی یا نوعی؟

پرسش مهم دیگر ذیل آیه «علیکم انفسکم» این است که منظور از «انفسکم»، نفس نوعی است یا نفس فردی هم مدنظر است؟ آیا در اینجا نفس انسانی به صورت عام و بر اساس بنای عقلا محور است یا نفس فردی هر کس ملاک تشخیص خود اوست؟ به عبارت دیگر، آیه «علیکم انفسکم»، چرا با فعل جمع بیان شده است؟

۱. یک احتمال این است که منظور اجتماع مؤمنین است و احتمال مهمتر این است که مفهوم کلی نفس منظور نیست، بلکه هر کس باید به نفس خویش برسد. احتمال دوم با ضمیر «کم» در انتهای این آیه (الی الله مرجعکم جمیعاً) سازگارتر است. یعنی رجوع جمعی همه انفس، چه هادی و چه ضال هر، دو در مظاهر مختلف وجود دارد و مرجع نهایی در پایان ظهور می‌کند و آنگاه اجتماع محقق می‌شود. این احتمال (فردی بودن رجوع نه جمعی بودن رجوع)، نفس محوری و خودباشی را تقویت می‌کند.

عبارت «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (المائدة: ۱۰۵) معنای خودباشی و تفرد را توضیح می‌دهد، یعنی مهتدی شدن سبب فردیت و تشخیصی می‌شود که ضلالت دیگران به آن ضرری نمی‌زند. «اهتداء لِنَفْسِهِ» نشان‌گر خودباشی است و فقط به این معنی نیست که نگران ضرر گمراهی دیگران نباشیم بلکه اساساً هر کسی ابتدائاً مسئول خویشتن است. این نکته در قرآن تکرار شده و به این معنی است که کسی بار دیگری را به دوش نمی‌کشد و هر کس فقط خودش است و حافظ و وکیل دیگری نیست.

۲. قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ (الانعام: ۱۰۴): به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس هر که به دیده بصیرت بنگردد به سود خود او، و هر کس از سر بصیرت ننگردد به زیان خود اوست، و من بر شما نگهبان نیستم.

۳. فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (یونس: ۱۰۸): هر که هدایت یابد به سود خویش هدایت می‌یابد، و هر که گمراه گردد به زیان خود گمراه می‌شود، و من بر شما نگهبان نیستم.

۴. مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ (الاسراء: ۱۵): هر کس به راه آمده تنها به سود خود به راه آمده، و هر کس بیراهه رفته تنها به زیان خود بیراهه رفته است. و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.

۵. فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (الزمر: ۴۱): هر کس هدایت شود، به سود خود اوست، و هر کس بیراهه رود، تنها به زیان خودش گمراه می‌شود، و تو بر آنها وکیل نیستی.

این آیات با عبارت لِنَفْسِهِ استقلال انسان به منظور الزام به خود (علیکم انفسکم) را نشان می‌دهد یعنی، همان‌طور که گفته شد، «اهتداء لِنَفْسِهِ» نشان‌گر خودباشی است. نکته مهم این است که جملات تکمیلی نشان می‌دهد که اهتداء لِنَفْسِهِ ملازم با این است که خود را وکیل و مسئول ضالین ندانیم و هیچ‌کس وزر و بار دیگری را به دوش نمی‌کشد. پس وقتی قرآن می‌گوید: «هر کس هدایت شد برای خودش شد و گمراهی دیگران ضرری به او نمی‌زند»، معنای «علیکم انفسکم» بیشتر روشن می‌شود و آن این است که هرکسی باید اول خودش را مدنظر قرار دهد و بعد بر اساس خود با دیگران رفتار کند.

پس پاسخ پرسش از نوعی یا فردی بودن نفس این می‌شود که: از قرآن و حدیث می‌توان برداشت کرد که نفس در این قاعده علاوه بر جنبه فطری و همگانی‌اش، جنبه فردی هر شخص را نیز شامل می‌شود.

۲-۴. شواهد خودباشی فراتر از آیه «علیکم انفسکم»

شواهد دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد میزان انگاری نفس فقط به آیه علیکم انفسکم منحصر نمی‌شود. در صورت تبیین این شواهد تقریر آیه مذکور بر اساس خودباشی و میزان انگاری نفس تأیید و تثبیت می‌شود.

۲-۴-۱. نفس در نامه ۳۱ نهج البلاغه

همان‌طور که دیدیم، آیه «علیکم انفسکم» فردیت نفس را تبیین می‌کند. علاوه بر این، شواهدی در نامه ۳۱ نهج البلاغه نشان می‌دهد، منظور از نفس در قاعده زرین فقط نفس عمومی انسانی نیست، بلکه نفس شخصی را هم شامل می‌شود:

۱. در میانه توصیه به میزان قراردادن نفس، سخن در این است که آنچه نمی‌دانی نگو... «وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ» (شریف الرضی، ۱۴۱۴، ص ۳۹۷). یعنی نفس باید وسیع علمی خود را میزان قرار بدهد و به اندازه علمش سخن بگوید. اگر منظور از نفس مسائل عمومی مشترک انسان‌ها بود، از این توصیه معنای دقیقی به دست نمی‌آمد، چون توصیه به رعایت محدودیت‌های علمی به نفس فردی معنا دارد و افراد مختلف دانش‌های علمی مختلفی دارند که نمی‌شود هم‌زمان و با یک مسئله عمومی آن‌ها را با توصیه واحد خطاب قرار داد. مانند اینکه به انسان‌ها بگوییم به اندازه غذا بخور، حتی اگر غذای کمی باشد. بعد این توصیه این‌گونه تفسیر شود که این جمله خطاب عمومی برای فطرت همه انسان‌هاست و توانایی جسمانی و اقتضائات بدنی افراد در تعیین اندازه غذا اهمیت ندارد! درحالی‌که این توصیه علاوه بر اینکه توصیه‌ای به همه انسان‌هاست، بدون در نظر گرفتن فردیت انسان‌ها معنای دقیقی پیدا نمی‌کند، بلکه عمل به آن لغو می‌شود.

۲. تأکید بر تفرد و منع «دیگری» نفس شخصی را نشان می‌دهد نه نفس عام: تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي. این جمله روح کلی نامه ۳۱ نهج البلاغه است و امام به عنوان مقدمه و علت نوشتن این نامه آنرا بیان می‌کنند و تفرد عبارتی است که کاملاً قابل تفسیر به خودباشی است.

در نامه ۳۱ نهج البلاغه سخن بر سر این است که نفس ات را میزان قرار بده!

يَا بَنِي اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ غَيْرِكَ فَأَحِبُّ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اَكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَطْلُمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُطْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَفْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ اِرْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُمْ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ اِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يَقَالَ لَكَ (شريف الرضي، ۱۴۱۴، ص ۳۹۸).

«پسرکم! خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار، پس آنچه برای خود دوست می‌داری، برای جز خود دوست بدار و آنچه تو را خوش نیاید، برای او ناخوش بشمار و ستم مکن چنان‌که دوست نداری بر تو ستم رود، و نیکی کن چنان‌که دوست می‌داری به تو نیکی کنند و آنچه از جز خود زشت می‌داری برای خود زشت بدان، و از مردم برای خود آنرا بیسند که از خود می‌پسندی در حق آنان، و مگوی به دیگران آنچه خوش نداری شنیدن آن، و مگو آنچه را ندانی، هرچند اندک بود آنچه می‌دانی، و مگو آنچه را دوست نداری به تو گویند».

«خودباشی» است در نامه ۳۱ ام چند بار بیان شده است. یعنی هر کس در رابطه با دیگران ابتدا باید «خودش باشد» و بعد به دیگران بپردازد. امام درباره حکمت نگارش نامه می‌نویسد: می‌خواستم فقط نگران فرد خودم باشم و نگران دیگران نباشم: «تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي» (شريف الرضي، ۱۴۱۴، ص ۳۹۱)، ولی علت نوشتن این نامه این بود که مخاطب نامه را جزئی از فردیت خود یافتم: «وَ وَجَدْتُكَ بَعْضِي بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي» (همان). این روح کلی به دیگر بخش‌های نامه قابل تسری است.

اهمیت این موضوع چنان است که مباحث معرفت نفس بر این اساس که نفس به معنای «خود متمایز از غیر» است، توسط محققین مطرح شده است. در حقیقت هنگام معرفت نفس خود راستین انسان ملاک است و خود وهمی ناخود است: بر اساس بررسی روایات معرفت نفس است که این نتیجه گرفته می‌شود: «هرکس بخواهد خودش را در حقیقت خود باز یابد، باید بعد از اینکه خود را یافت آنرا در مسیر تکاملی مخصوص به خودش قرار دهد تا «خود خودش» بشود، نه اینکه «خود دیگران» بشود. چرا که دیگران نسبت به او بیگانه‌اند» (طاهرزاده، ۱۳۸۷، ص ۲۶۷).

با تکیه بر شواهد قرآنی و حدیثی خودباشی بهتر می‌توان گفت که در نظر اهل عرفان هم که به معرفت نفس توصیه می‌کنند، می‌توان شواهد فردی بودن نفس را دید؛ چرا که گرچه در حقیقت روح واحد است و «یک نفس بیشتر وجود ندارد که همان روحی است که خدای متعال در «و نفخت فیه من روحی» بدان اشاره فرموده است»، اما نباید از مراتب معرفت نفس غافل بود. سیر در مراتب معرفت نفس در عین آنکه نشان نقص و در راه بودن است، اما در عین حال توقف نکردن و قانع نشدن،

منافاتی با واقف منزل بودن ندارد. برخی اهل عرفان به درستی می‌گویند: «چون در مسیر معرفت نفس، مراحل و منازل متعددی هست، متأسفانه بسیاری به گمان اینکه به معرفت نفس رسیده‌اند، هریک در مرحله‌ای از آن متوقف شده‌اند. اگر انسان استاد حادثی که این راه را طی کرده، نداشته باشد تا او را راهنمایی کند، ممکن است به هر کوره‌دهی که می‌رسد آن‌را شهر بزرگی ببیند و در پایین‌ترین مرحله خیال کند، به معرفت نفس رسیده و طبیعتاً از حرکت باز مانده و متوقف گردد» (یعقوبی قائنی، ۱۳۹۱، ص ۳۴).

به عبارت دیگر آیا منظور از نفس مفسر نزد عارفان فقط نفس متعالی انسان‌های کامل و سالکان اصل است یا هر نفسی به سهم خود می‌تواند از سفره الهی سهمی برگیرد؟ از سخنان خود اهل عرفان می‌توان به «عدم انحصار استعمال کلمه نفس در مرتبه کلی و عالی خود» استدلال کرد. علامه حسن زاده آملی در درس سیزدهم دروس معرفت نفس معتقد است که هر موجودی در حد خود کامل است (حسن زاده آملی، بی تا الف، ص ۴۵). یعنی نفس مراتب دارد و در همه مراتب در حد خود می‌تواند سهمی از معرفت کسب کند.

۲-۴-۲. اطمینان نفس

از آیات قرآن می‌توان فهمید اطمینان در نفس و قلب میزان و معیار است. از آیه «لِیَطْمَئِنُّ قَلْبُ...» (البقره: ۲۶۰). می‌توان نتیجه گرفت که اطمینان قلبی، هدف ابراهیم علیه السلام بود و او متعلق اطمینان را مشخص نکرد، پس می‌توان گفت: نفس اطمینان قلبی مطلوبیت دارد. البته می‌توان اشکال کرد که شاید به قرینه سیاق آیه، متعلق اطمینان بیان نشده است، ولی شواهدی مانند حدیث وابصه، نفس اطمینان را مایه تشخیص بر از فجور می‌داند.

آیه «یا ایتها النفس المطمئنة ازجعی الی ربک راضیه مرضیه» (الفجر: ۲۷ و ۲۸) نشان می‌دهد نفس به خاطر مطمئن بودن شایسته خطاب الهی می‌شود. پرسشی که مسئله را واضح می‌کند این است که مطمئن بودن نفس چقدر میزان و معیار است؟ به عبارت دیگر، منظور از «النفس المطمئنة»، نفسی است که چون به اطمینان رسیده، پس به سوی خدا می‌رود یا اینکه چون به سوی خدا می‌رود، پس مطمئن شده است؟ ظاهر آیات سوره فجر احتمال اول را نشان می‌دهد، یعنی اطمینان نفس خود نشان راضی و مرضی شدن نفس و بهشتی شدن آن است. حدیث وابصه هم مؤید احتمال اول است.

حدیث وابصه از امام صادق (علیه السلام) بدون تفکیک معنادار بین قلب و نفس، ملاک مهمی در تشخیص نیک و بد معرفی می‌کند.

آیت الله جوادی آملی که اصطلاح تفسیر انسان به انسان را به عنوان شاخه‌ای از معرفت نفس و تفسیر انفسی مطرح کرده، یکی از شئون تفسیر انسان به انسان نزد وی این است که قلب می‌تواند میزان باشد. استدلال آیت الله جوادی آملی باتکیه بر «حدیث وابصه» از پیامبر صورت می‌گیرد.

متن حدیث به این شرح است: «يَا وَابِصَةَ الْبُرِّ مَا أطمَأْنَنْتَ إِلَيْهِ النَّفْسُ وَالْبُرُّ مَا أطمَأْنَنَ بِهِ الصَّدْرُ وَالْإِيمُ مَا تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ وَجَالَ فِي الْقَلْبِ وَإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَ أَفْتُوَكَ» (حر عاملی، ج ۲۷، ص ۱۶۶). چنانچه از قرآن می‌توان اثبات کرد، قلب انسان حریم امنی است که هرگز یقین او خطا نمی‌کند، پس می‌توان از آن استفتا کرد. اساساً اطمینان قلب ملاک تشخیص نیکی و گناه است.^{۱۰}

شاید کسانی خدشه کنند که این حدیث از لحاظ سندی قوت کافی ندارد، ولی از لحاظ مضمون توسط دیگر روایات و نیز با عرضه بر قرآن مورد تأیید است و لذا دلالت حدیث ضعف سند را جبران می‌کند. شهید مطهری حدیث وابصه را نشان اهمیت وجدان می‌داند و می‌گوید: از قلبت استفتاء کن یعنی خدا این شناخت را به صورت یک الهام به قلب هر بشری الهام فرموده است. این شعر مولوی که: «گفت پیغمبر که استفتوا القلوب همین حدیث را بیان می‌کند» (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۵). حدیث وابصه ممکن است فقط در مورد تاریخی خود یعنی قضاوت محدود شود. اما باید دانست: اولاً مضمون حدیث وابصه به مسئله قضا اختصاصی ندارد، هر چند آن‌را هم دربر می‌گیرد و ثانیاً در اینکه بر اثر طهارت روح، برخی از مطالب بهره نفس زکی می‌شود، تردیدی نیست، بنابراین ضعف سند برخی از احادیث به اصل مطلب آسیبی نمی‌رساند. خلاصه آنکه قاضی عادل، مرجع باتقوا و مفتی وارسته، در درون خودش کرسی قضا دارد و آن همان محکومات اندیشه و انگیزه است که باید دانسته‌ها و خواسته‌ها به آن عرضه شود (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۸۲).

از نوع نتیجه‌گیری آیت‌الله جوادی آملی بر می‌آید که وی اطلاق کلمه نفس در حدیث را نپذیرفته و مقصود را در هر نفس صادق نمی‌داند. چون با تصریح به قلب سلیم با قلب مریض تفکیک ایجاد می‌کند: «قلب سلیم انسان قرآنی بعد از عَزْضِ عقیده، خُلُق و عمل خود بر قرآن و عترت و احراز استقامت دل می‌تواند میزان کردار، رفتار و گفتار خود باشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۳۰).

اما ظاهر حدیث مطلق است! پس آیا درست است که بگوییم نفس هر وقت احساس اطمینان کرد به مرحله تشخیص برّ از فجور رسیده است؟! گویا برای پرهیز از این محذور بوده که صفت سلیم و نیز لزوم عَزْضِ عقیده، خُلُق و عمل خود بر قرآن و عترت و احراز استقامت دل مورد تصریح قرار گرفته است. در واقع با این بیان اطلاق ظاهری حدیث به صورت مقید تفسیر شده است.

برای حفظ اطلاق یقین و اطمینان قلبی، صحیح‌تر این است که بیشتر بر اهمیت اطمینان و یقین در قلب و نفس توجه کنیم. اطمینان و یقین دو ویژگی قلب هستند که نفس وجود آن‌ها ملاک

۱۰. در برخی منابع حدیث وابصه به این صورت آمده است که: «الْبُرُّ مَا طَابَتْ بِهِ النَّفْسُ وَ أطمَأْنَنَ إِلَيْهِ الْقَلْبُ وَ الْإِيمُ مَا جَالَ فِي النَّفْسِ وَ تَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ» (ابن اشعث، بی‌تا، ص ۱۴۸). یعنی اطمینان به قلب نسبت داده شده و تردد به صدر. مزیت این نقل این است که بین قلب و صدر تفکیک ویژه‌ای صورت گرفته که مطابق تفسیر قرآنی است. چون قلب گرچه می‌تواند مریض شود، ولی حریم امن الهی است که به طور کامل در اختیار شیطان قرار نمی‌گیرد. برخلاف صدر که می‌تواند سکونت‌گاه شیطان شود و به کفر اطمینان پیدا کند.

و معیار تشخیص حق است که معنایی نزدیک به هم دارند و در روایات به هر دو اشاره شده است و قرآن آن‌ها را تأیید می‌کند.

۲-۴-۳. یقین

یکی از آیات کلیدی که جایگاه معرفتی قلب را اثبات می‌کند آیه «اغْلُمُوا أَنْ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (الانفال: ۲۴) است؛ یعنی بدانید که قطعاً خداوند بین انسان و قلبش حائل می‌شود. بر اساس این آیه حقیقت و معنای باطنی حیلوله خداوند این است که قلب حریم امن می‌شود؛^{۱۱} لذا ائمه نیز با استناد به این آیه، عدم خطا در یقین قلب را نتیجه گرفته‌اند:

۱. الصادق (علیه السلام): «مَعْنَاهُ لَا يَسْتَيْقِنُ الْقَلْبُ أَنْ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا وَلَا يَسْتَيْقِنُ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ أَبَدًا» یعنی هیچ‌گاه قلب یقین پیدا نمی‌کند که حق، باطل و باطل، حق است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۵۸).

۲. عن حَمَزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): «وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ قَالَ يَشْتَهِي سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَلِسَانُهُ وَيَدُهُ وَقَلْبُهُ أَمَا إِنَّهُ هُوَ عَسَى شَيْءٌ {عَشِيَ شَيْئًا} مِمَّا يَشْتَهِي فَإِنَّهُ لَا يَأْتِيهِ إِلَّا وَقَلْبُهُ مُنْكَرٌ لَا يَقْبَلُ الَّذِي يَأْتِي يَعْرِفُ أَنَّ الْحَقَّ غَيْرُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۰۱، عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۲).

امام صادق (علیه السلام) فرمود: از ایشان درباره این سخن خدای تبارک و تعالی: يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ پرسیدم، فرمود: «با گوش و چشم و دست و زبان و قلبش به کاری رغبت پیدا می‌کند، اما اگر مرتکب کاری می‌شود که به آن رغبت دارد، آنرا انجام نمی‌دهد، مگر اینکه قلبش آن کار را انکار می‌کند و کاری را که درحال انجام آن است، نمی‌پذیرد و می‌داند که حق، غیر از آن است».

بر اساس این روایات، قلب هرگز حق و باطل را به صورت یقینی با هم اشتباه نمی‌گیرد و حتی اگر شهوت باطل پیدا کند ولی به حق بودن باطل یقین نمی‌کند.^{۱۲}

نتیجه گیری

آیه «علیکم انفسکم»، یکی از مهمترین آیات در رابطه با مسئله نفس است. در مورد مسئله اساسی نفس حداقل دو رویکرد شناخته شده و یک رویکرد گمنام وجود دارد: ۱. رویکرد «معرفت نفس» که

۱۱. بعضی ذیل آیه «وربطنا علی قلوبهم»، بحث «دل پاک معیار تشخیص خوبی و بدی» را مطرح می‌کنند. ربط بر قلب بیشتر در تأیید و تقویت قلب است. معیار بودن دل در آیه «ان الله يحول بين المرء وقلبه»، تصدیق و اثبات می‌شود.

۱۲. همان‌طور که گفته شد، آیه حیلوله در بعضی روایات قلب را حریم امن الهی دانسته است. باین‌وجود در بعضی روایات حیلوله به دو نوع تفسیر شده است؛ یعنی خدا بین قلب مؤمن و معصیت حائل می‌شود و بین قلب کافر و طاعت حائل می‌شود: «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ الْمُؤْمِنِ وَمَعْصِيَتِهِ أَنْ تَقُودَهُ إِلَى النَّارِ وَيَحُولُ بَيْنَ الْكَافِرِ وَبَيْنَ طَاعَتِهِ أَنْ يَسْتَكْمِلَ بِهَا الْإِيمَانَ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹، ص ۲۱۰). یا باید این روایت را مخالف سیاق آیه که سیاق استجاب و بیان سنت الهی است، دانست و رد کرد و یا آنرا بازتفسیر کرد؛ برای جمع بین روایات می‌توان گفت: حیلوله خداوند بین قلب کافر و طاعت از آن جهت است که کافر به ندای قلبش گوش نمی‌دهد، چرا که او یقین به کفر ندارد، ولی در کفر مانده است و خدا مجازاتش می‌کند.

مورد توجه علمای اخلاق و عرفان بوده و نفس را به‌عنوان راه و منبع معرفت می‌داند؛ ۲. رویکرد «دشمن‌انگاری نفس» که دعوت به جهاد و مبارزه با نفس می‌کند و در روایات بسیار مورد تأکید است؛ ۳. رویکرد «میزان‌انگاری نفس» که صریح‌تر از رویکرد اول نفس را معتبر می‌شمارد، ولی کمتر شناخته شده و شواهد آن کمتر بررسی گردیده است.

برای داوری درست در این مسئله، باید پرسید «علیکم انفسکم» که یعنی بر شما باد خودتان، چه معنایی دارد؟ آیا ملازمت با نفس لزوماً به معنای جهاد با آن است یا منظور این است که خود را بشناسیم. این معنای درست است و شواهد غیرقابل انکاری دارد. اما معنای آیه عمیق‌تر هم هست و به دلیل معنای لغوی، سیاق و دیگر آیات و روایات قابلیت تفسیر بر اساس خودباشی را دارد.

۱. اقتضای لغت فقط به معنای مراقبت از هوای نفس یا معرفت نفس نیست، بلکه نوعی معیت با نفس و محور قراردادن آن هم در معنای لغوی وجود دارد. ملازمت با نفس است، لزوماً در مراقبت و حفظ نیست، بلکه میزان قراردادن آن هم هست.

۲. سیاق آیه، درباره مبارزه با هوای نفس و شناخت نفس انسانی نیست، بلکه سخن در این است که دیگران به انسان ضرر نمی‌زنند. پس نفس در اینجا معنایی فردی و شخصی دارد و در مقابل غیر(دیگران) قرار دارد.

۳. دیگر آیات قرآن که اطمینان نفس را میزان می‌دانند و نیز قلب را حریم امن الهی توصیف می‌کنند، مؤید این تفسیر هستند که می‌توان آیه «علیکم انفسکم»، را بر اساس خودباشی (میزان‌انگاری نفس) توضیح داد. روایاتی که توصیه به میزان قراردادن نفس هم می‌کنند، از دیگر شواهد تفسیر آیه بر اساس خودباشی هستند.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی؛ الخصال؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ ۱۳۶۲.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی؛ معانی الأخبار؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین؛ ۱۴۰۳.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ ۱۳۶۳.
۴. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر انسان به انسان؛ قم؛ اسراء؛ ۱۳۸۷.
۵. -----؛ تحریر رساله الولایه؛ قم؛ اسراء؛ ۱۳۹۳.
۶. -----؛ تفسیر تسنیم؛ قم؛ اسراء؛ ۱۳۹۷.
۷. -----؛ سلونی قبل ان تققدونی؛ قم؛ اسراء؛ ۱۳۹۹.
۸. حافظ، شمس‌الدین محمد؛ آینه جام (دیوان حافظ همراه با یادداشت‌های شهید مطهری)؛ تهران؛ صدرا؛ ۱۳۷۸.

۹. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ قم؛ مؤسسة آل البيت علیهم السلام؛ ۱۴۰۹.
۱۰. حسن زاده آملی، حسن؛ دروس معرفت نفس؛ قم؛ الف لام میم؛ بی تا (الف).
۱۱. حویزی، عبد علی بن جمعة العروسی؛ تفسیر نور الثقلین؛ قم؛ انتشارات اسماعیلیان؛ ۱۴۱۵.
- شریف الرضی، محمد بن حسین؛ نهج البلاغه (صبحی صالح)؛ قم؛ هجرت؛ ۱۴۱۴.
- صدوق، محمد بن علی؛ التوحید؛ تصحیح و تعلیق: سید هاشم حسینی طهرانی؛ قم؛ مؤسسة النشر الإسلامی؛ بی تا.
۱۲. طاهرزاده، اصغر؛ آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین؛ اصفهان؛ لب المیزان؛ ۱۳۸۷.
۱۳. طاهرزاده، اصغر؛ فرزندم این چنین باش (شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه)؛ اصفهان؛ لب المیزان، ۱۳۹۰.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین؛ تفسیر المیزان؛ سید محمد باقر موسوی همدانی؛ تهران؛ بنیاد علامه طباطبایی؛ چاپ چهارم؛ ۱۳۷۰.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین؛ ترجمه رساله الولایه (طریق عرفان)؛ حسن زاده، صادق؛ قم؛ بخشایش؛ ۱۳۸۱.
۱۶. عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی؛ تهران؛ المطبعة العلمية؛ ۱۳۸۰.
۱۷. فیض کاشانی، محمد؛ تفسیر الصافی؛ تهران؛ مکتبه الصدر؛ ۱۴۱۵.
۱۸. فیض کاشانی، محمد؛ الوافی؛ اصفهان؛ کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ ۱۴۰۶.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ الکافی؛ تهران؛ دارالکتب الإسلامیة؛ چاپ چهارم؛ ۱۴۰۷.
۲۰. محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمه (با ترجمه فارسی)؛ حمیدرضا مشایخی؛ قم؛ دارالحدیث؛ چاپ دهم (ویرایش دوم)؛ ۱۳۸۸.
۲۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ چاپ دوم؛ دار احیاء التراث العربی؛ بیروت؛ ۱۴۰۳.
- یعقوبی قاتنی، سید حسین؛ سفینه الصادقین؛ تهران؛ انتشارات فقه؛ ۱۳۹۱.